

انسان‌شناسی و آنارشیزم آموختن از جوامع بدون دولت

تدریس و یادگیری

برایان موریس



ترجمه‌ی گلینا حسین‌پور اصفهانی



Tessie Orange-Turner

بین انسان‌شناسی و آنارشیسم نوعی «قربانت انتخابی» وجود دارد. انسان‌شناسی، با وجود تنوع موضوعی و گستردگی چشم‌اندازش که به مطالعه‌ی فرهنگ انسانی می‌پردازد، همواره تمرکز خاصی بر بررسی جوامع پیشادولتی داشته است؛ اما تصویر رایج از انسان‌شناسی به‌عنوان صرفاً مطالعه‌ی مردم ابتدایی یا دیگران عجیب‌وغریب و تلاش برای نجات فرهنگ‌های رو به نابودی، نه‌تنها نادرست، بلکه مغرضانه نیز هست. انسان‌شناسی سابقه‌ای دیرینه در مطالعه‌ی «فرهنگ خودی» یا «انسان‌شناسی در خانه» دارد و مطالعات مهمی نیز در این زمینه در کشورهایمانند هند، چین و ژاپن انجام شده است. جالب‌توجه است که در متنی که بنیان‌گذار انسان‌شناسی ادبی یا پسامدرن شناخته می‌شود، جیمز کلیفورد و جورج مارکوس (۱۹۸۶) نه‌تنها به‌طور قابل‌توجهی به انسان‌شناسی فمینیستی بی‌توجهی می‌کنند، بلکه مطالعات قوم‌نگاری دانشمندان غیرغربی مانند سرینیواس،^۱ کنیاتا،^۲ فی^۳ و ایایاپان^۴ را کاملاً نادیده می‌گیرند.

با وجود این موارد، انسان‌شناسی رشته‌ای از علوم اجتماعی است که تأکید ویژه‌ای بر انواع جوامعی داشته که به‌عنوان نمونه‌های آنارشی، یعنی جامعه‌ای بدون دولت، در نظر گرفته شده‌اند. ایوانز - پریچارد^۵ در مطالعه‌ی کلاسیک خود درباره‌ی مردم نوئر،^۶ به بررسی نظام سیاسی این قوم می‌پردازد و آن را به‌عنوان نمونه‌ای از آنارشی منظم^۷ معرفی می‌کند. هارولد بارکلی^۸ نیز در کتاب پرمحتوا و ارزشمند خود با عنوان مردم بدون دولت،^۹ به‌طور معناداری از عنوان «انسان‌شناسی آنارشیسم» استفاده کرده است. در این اثر، بارکلی تمایز آشنایی را میان «آنارشی به‌عنوان یک جامعه‌ی منظم بدون حکومت» و «آنارشیسم به‌عنوان یک جنبش و سنت سیاسی» که در طول قرن ۱۹ شکل گرفته، برقرار می‌کند.

انسان‌شناسان و آنارشیسم: رکلوسس، بوژله، موس، ردکلیف -

براون

بسیاری از انسان‌شناسان با ایده‌های آنارشیسم هم‌سو و هم‌نظر بوده‌اند. یکی از نخستین متون قوم‌نگاری، کتاب «مردم اولیه»^{۱۰} اثر الی رکلوس^{۱۱} است که در سال

۱۹۰۳ تحت عنوان «مطالعاتی در قوم‌نگاری همکارانه» منتشر شد. این کتاب بر اساس اطلاعات مسافران و مبلغان [مسیحیت] نوشته شده و تا حدی تحت تأثیر دیدگاه‌های تکامل‌گرایانه‌ی اواخر قرن نوزدهم است. با این حال، رکلوس توصیف‌های شفاف و همدلانه‌ای از مردمانی مانند آپاچی‌ها،^{۱۲} نایارها،^{۱۳} توداها،^{۱۴} و اینویت‌ها^{۱۵} ارائه می‌دهد. او در این اثر برابری اخلاقی و فکری این فرهنگ‌ها با «دولت‌های به اصطلاح متمدن» را به رسمیت می‌شناسد و جالب توجه است که از اصطلاح «اینویت» که در زبان اینویت به معنای «مردم» است، استفاده کرده و نه از اصطلاح فرانسوی اسکیمو. الی رکلوس، برادر بزرگ‌تر و همکار مادام‌العمر رکلوس،^{۱۶} جغرافیدان مشهورتر آنارشیست، بود. سلسنتین بوژله^{۱۷} انسان‌شناس فرانسوی، یکی دیگر از چهره‌های همدل با آنارشیسم بود. او علاوه بر نگارش اثری کلاسیک درباره‌ی سیستم طبقاتی هند^{۱۸} که تأثیر عمیقی بر لویی دومون گذاشت، پژوهشی مهم نیز درباره‌ی پرودون،^{۱۹} فیلسوف آنارشیست، انجام داد. بوژله در سال ۱۹۱۱ با دفاع بحث‌برانگیز از جایگاه پرودون به عنوان متفکری برجسته در جامعه‌شناسی، پیشگام معرفی او در این عرصه بود. علی‌رغم مخالفت دورکیم^{۲۰} با تأکید آنارشیستی بر فرد، هر دو مکتب سوسیالیسم و آنارشیسم، رابطه‌ای نزدیک با سنت جامعه‌شناسی فرانسوی متمرکز بر دورکیم داشتند. دورکیم نوعی سوسیالیست صنفی بود، اما خواهرزاده‌ی او، مارسل موس،^{۲۱} در اثری کلاسیک به نام «هدیه»^{۲۲} به بررسی مبادله‌ی متقابل یا هدیه دادن در میان فرهنگ‌های پیشانوشتاری^{۲۳} پرداخت. این اثر کوچک نه تنها به نوعی یک رساله‌ی آنارشیستی است، بلکه یکی از متون بنیادی انسان‌شناسی است که هر انسان‌شناس جوانی آن را مطالعه می‌کند. اگرچه مردم‌شناسان بریتانیایی کمتر با آنارشیسم شناخته می‌شوند، اما قابل توجه است که رادکلیف براون،^{۲۴} یکی از پدران این رشته در بریتانیا، در سال‌های اولیه‌ی خود گرایش‌های آنارشیستی داشت.

آلفرد براون در بیرمنگام متولد شد و با حمایت برادرش توانست در دانشگاه آکسفورد تحصیل کند. در آنجا تحت تأثیر دو شخصیت برجسته قرار گرفت. یکی از آن‌ها آلفرد وایت‌هد، فیلسوف فرایندگرا بود که نظریه ارگانیک‌اش تأثیر عمیقی بر براون گذاشت. دیگری کروپتکین بود که نوشته‌هایش براون را مجذوب خود کرد. در دوران دانشجویی

در آکسفورد، براون به «آنارشی براون» معروف بود. اما متأسفانه، آکسفورد تأثیر خود را بر او گذاشت و او را به‌نوعی روشنفکر اشرافی تبدیل کرد. او حتی نام خود را به «آلفرد رادکلیف - براون» تغییر داد. با این حال، همان‌طور که تیم اینگولد (۱۹۸۶) اشاره می‌کند، نوشته‌های رادکلیف - براون سرشار از حس پویایی زندگی اجتماعی است. اما او نیز مانند بسیاری از کارکردگرایان دورکیمی، مسائل مربوط به تعارض، قدرت و تاریخ را کم‌اهمیت جلوه می‌داد.

در حالی که آنارشیسم تأثیر مستقیمی بر رشته‌ی انسان‌شناسی نداشته است، می‌توان بسیاری از انسان‌شناسان برجسته را به‌عنوان لیبرال‌های رادیکال و سوسیالیست‌ها طبقه‌بندی کرد. بوآس، رادین و دایموند نمونه‌هایی از این افراد هستند. در مقابل، نویسندگان آنارشیست به‌طور گسترده از یافته‌های انسان‌شناسان بهره برده‌اند. در واقع، تفاوت بارزی بین رویکرد آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها در قبال انسان‌شناسی وجود دارد. برخلاف مارکسیست‌ها که معمولاً نسبت به انسان‌شناسی بی‌اعتنا بوده‌اند، آنارشیست‌ها به‌طور فعال و انتقادی با مطالعات مردم‌نگاری تعامل داشته‌اند.

این بی‌اعتنایی مارکسیست‌ها به انسان‌شناسی، با علایق گسترده‌ی تاریخی و مردم‌نگارانه‌ی بنیان‌گذاران این مکتب، یعنی مارکس و انگلس تناقض دارد. مطالعه‌ی معروف انگلس با عنوان «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» تقریباً به‌طور کامل بر پایه‌ی مطالعات مردم‌نگاری لوئیس مورگان^{۲۵} در کتاب جامعه‌ی باستانی^{۲۶} بنا شده است. با وجود این، بررسی نوشته‌های مارکسیست‌های کلاسیک مانند لنین، تروتسکی، گرامشی و لوکاچ نشان می‌دهد که دیدگاه آن‌ها در قبال انسان‌شناسی کاملاً اروپامحور بوده و توجهی به یافته‌های این رشته در مورد فرهنگ‌های غیراروپایی نداشته‌اند.

در مدخل «انسان‌شناسی» در فرهنگ اندیشه‌های مارکسیستی (باتومور، ۱۹۸۳)، به طرز عجیبی هیچ اشاره‌ای به کارهای مارکس و انگلس در قرن نوزدهم نشده و و ظهور انسان‌شناسان مارکسیست فرانسوی (گودلیه^{۲۷}، میلسو^{۲۸}) در دهه‌ی ۱۹۷۰، سخنی به میان نیامده است. همچنین جای شگفتی است که یک متن مارکسیستی، به‌ویژه در مورد شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری (هیندس و هیرست، ۱۹۷۵)^{۲۹}، نه‌تنها این ایده را می‌دهد که ابژه‌های گفتمان نظری وجود نداشتند و به‌این ترتیب تاریخ

را به‌عنوان موضوعی در خور مطالعه کنار می‌گذارد، بلکه دانش انسان‌شناسی را به‌طور کامل نادیده گرفته است. این موضوع با بی‌اعتنایی مارکسیست‌های دانشگاهی نسبت به آنارشیسم نیز همخوانی دارد؛ پری اندرسون، والرشتاین^{۳۰} و ای. پی. تامپسون^{۳۱} از جمله‌ی این افراد هستند.

آنارشیست‌ها و انسان‌شناسی: کروپوتکین، بوکچین، کلسترز،

زرزان

کروپوتکین،^{۳۲} جغرافی‌دان و آنارشیست شهیر، در سفرهای گسترده‌اش در آسیا به موضوعات متنوع قوم‌نگاری علاقه‌مند شد. این علاقه در کتاب کلاسیک او، «همیاری»^{۳۳} متبلور گشت. کروپوتکین در این کتاب استدلال می‌کند که زندگی، چه در سطح زیستی و چه اجتماعی، تنها عرصه‌ی رقابت و بقای اصلح نیست، بلکه همکاری و هم‌زیستی نیز نقشی اساسی دارند. او با الهام از آخرین فصل کتاب داروین، «در باب منشأ انواع»، بر اهمیت همکاری در فرایند تکامل تأکید می‌کند. کروپوتکین این موضوع را در گل‌سنگ‌ها، یکی از ابتدایی‌ترین و فراگیرترین اشکال حیات، مشاهده می‌کند که نشان می‌دهد همکاری - نه مبارزه - عامل کلیدی در تکامل است.

کتاب کروپوتکین به‌طور مفصل به بررسی همکاری در میان اقوام مختلف می‌پردازد. او نه‌تنها به قبایل شکارچی-گردآورنده مانند بوریات^{۳۴} و کابیلی^{۳۵} (که اکنون به لطف نوشته‌های بوردیو شناخته شده‌اند) می‌پردازد، بلکه همکاری در شهرهای قرون وسطی و جوامع معاصر اروپایی را نیز بررسی می‌کند.

در یک تک‌نگاری از انجمن انسان‌شناسی اجتماعی درباره‌ی سوسیالیسم،^{۳۶} دو مقاله به‌طور خاص به بررسی آنارشی در میان مردم معاصر می‌پردازد. مقاله‌های بارنارد و اورینگ. آلن بارنارد^{۳۷} به بررسی «کمونیسم بدوی»^{۳۸} و «همیاری» در میان شکارچی - گردآوران کالاهاری^{۳۹} می‌پردازد، درحالی‌که جوانا اورینگ^{۴۰} به بررسی «آنارشی و جمع‌گرایی»^{۴۱} در میان پیروای ونزوئلا^{۴۲} که به باغبانی مشغولند، می‌پردازد. عنوان

فرعی مقاله‌ی بارنارد «کروپوتکین به بوشمن‌ها می‌پردازد»^{۴۳} نشان می‌دهد که آنارشسیسم هنوز هم موضوع مورد بحث در میان برخی انسان‌شناسان است.

کروپوتکین علاقه‌مند بود به بررسی نبوغ خلاقانه‌ی مردمی که در دورانی زندگی می‌کردند که او «دوران قبیله‌ای» تاریخ بشریت توصیفش می‌کرد. او همچنین به بررسی توسعه‌ی نهادهای همیاری در این جوامع علاقه‌مند بود. اما این موضوع به معنای رد کردن ابراز وجود فردی نبود و کروپوتکین برخلاف بسیاری از انسان‌شناسان معاصر، بین فردیت، ابراز وجود و فردگرایی تمایز قائل شد.

موری بوکچین^{۴۴} شخصیت بحث‌برانگیزی است. حمایت او از شوراها‌ی مردمی و خودگردانی شهری، تأکیدش بر پتانسیل شهرها به‌عنوان جوامعی زیست‌محیطی، و انتقادهای تندش از انسان‌بیزاری و بوم‌عرفانی طرفداران اکولوژی عمیق، او را به چهره‌ای شناخته‌شده و درعین حال جنجالی تبدیل کرده است. اما رویکرد دیالکتیکی و تاریخی بوکچین که بر دستاوردهای روح انسانی تأکید دارد، او را به سمت مطالعات انسان‌شناسی سوق داد. پل رادین^{۴۵} و دوروتی لی،^{۴۶} دو پژوهشگر برجسته‌ی فرهنگ بومی آمریکا، بیشترین تأثیر را بر او داشتند.

بوکچین در کتاب «بوم‌شناسی آزادی»،^{۴۷} فصلی را به توصیف «جامعه‌ی اندام‌وار» اختصاص می‌دهد و بر ویژگی‌های مهم جوامع قبیله‌ای اولیه تأکید می‌کند: برابری اولیه و عدم وجود ارزش‌های اجباری و سلطه‌گرانه، حس وحدت بین فرد و جامعه‌ی خویشاوندی، دارایی مشترک و تأکید بر تعاون و حقوق بهره‌برداری مشترک، و رابطه‌ای هماهنگ و غیر سلطه‌جویانه با طبیعت.

بوکچین بر آن است که ما، به‌جای آنکه نحوه زندگی مردمان شکارچی - گردآورنده را برای خود به شکل رؤیا بافانه‌ای خوشایندسازی کنیم، باید از گذشتگان درس بگیریم و از فرهنگ مردمان جوامع پیشاتاریخ بیاموزیم.

پیر کلاسترز،^{۴۸} آنارشسیست و انسان‌شناس، در کتاب کلاسیک خود «جامعه علیه دولت»^{۴۹} به بررسی جوامع بومی آمریکای جنوبی، به‌ویژه قبیله‌ی گویاک (آچه)،^{۵۰} می‌پردازد. او مانند تامس پین^{۵۱} و آنارشسیست‌های اولیه، بین جامعه و دولت تمایز قائل می‌شود و جوامع کهن^{۵۲} را جوامعی می‌داند که در آن‌ها، قدرت از زندگی اجتماعی جدا نشده است؛ چه شکارچی - گردآورنده و چه مردم باغدار (نوسنگی).

او افسوس می‌خورد که فلسفه‌ی سیاسی غربی، قدرت را تنها در قالب روابط «سلسله‌مراتبی، استبدادی و اطاعت» می‌بیند و آن را با قدرت قهری یکی می‌داند. با بررسی ادبیات قوم‌نگاری مردم آمریکای جنوبی، البته به جز حکومت اینکاها، کلاسترز استدلال می‌کند که وجه مشخصه‌ی آنان داشتن حس به دموکراسی با علاقه به برابری بود و حتی رؤسای محلی نیز فاقد قدرت قهری بودند. به گفته‌ی کلاسترز، «تبادل» بافت اصلی جامعه‌ی کهن را تشکیل می‌داد و قدرت قهری در اصل نفی تعامل متقابل بود. او معتقد است که تهاجم جوامع قبیله‌ای اغراق‌آمیز بوده و اقتصاد معیشتی به معنای مبارزه بی‌پایان با گرسنگی نبود، زیرا در شرایط عادی، تنوع و فراوانی غذا وجود داشت. این جوامع اساساً برابر بودند و افراد کنترل زیادی بر زندگی و فعالیت‌های کاری خود داشتند. اما به نظر کلاسترز، «شکاف» تعیین‌کننده بین جوامع «کهن» و «تاریخی» نه انقلاب نوسنگی و ظهور کشاورزی، بلکه «انقلاب سیاسی» بود؛ یعنی فزونی کشاورزی و برآمدن دولت.

نکات کلیدی تحلیل کلاستر اخیراً توسط جان گلدهیل^{۵۳} تأیید شده است. این تحلیل، نقد ارزشمندی از نظریه‌ی سیاسی غربی ارائه می‌دهد که قدرت را با اقتدار قهرآمیز یکی می‌داند. او پیشنهاد می‌کند که به تاریخ کمتر از نظر گونه‌شناسی نگریسته شود؛ بلکه به‌عنوان فرایندی دیده شود که در آن فعالیت‌های انسانی استقلال خود را حفظ کرده و در برابر دخالت‌های مرکزی و استثمار ذاتی دولت مقاومت کرده‌اند.

درحالی‌که برای کلاسترز و بوکچین سلطه‌ی سیاسی و سلسله‌مراتب با تشدید کشاورزی و ظهور دولت آغاز می‌شود؛ برای جان زرزان^{۵۴} اهلی کردن گیاهان و حیوانات به معنای پایان دورانی است که انسان‌ها، زندگی واقعی و آزادانه داشتند. از نظر زرزان کشاورزی به‌خودی‌خود، نوعی از خودبیگانگی است؛ زیرا به معنای از دست دادن ارتباط با دنیای طبیعت و ایجاد یک ذهنیت کنترل‌گر است؛ بنابراین ظهور کشاورزی مستلزم «پایان بی‌گناهی» و پایان «عصر طلایی» است؛ زیرا انسان‌ها «باغ عدن» را ترک کردند؛ هرچند که عدن نه با باغ، بلکه با زندگی شکارچی - گردآوران تطبیق داده می‌شود. بات وجه به این حمایت از «بدوی‌گرایی»،^{۵۵} جای تعجب نیست که زرزان (۱۹۸۸)، (۱۹۹۴) از داده‌های انسان‌شناسی برای تأیید ادعاهای خود استفاده می‌کند و شکارچی

- گردآوران را به‌عنوان برابر، واقعی و «موفق‌ترین و پایدارترین سازگاری که تاکنون توسط بشر به‌دست آمده» توصیف می‌کند. (۱۹۸۸، ص. ۶۶)

حتی فرهنگ نمادین و شمنیسم مرتبط با شکارچی - گردآورنده، از نظر زرزان، تلاشی برای دستکاری و کنترل طبیعت و انسان‌هاست. زرزان نگاهی آخرالزمانی و حتی گنوسی دارد و گذشته شکارچی - گردآورنده را دورانی ایدئال و سرشار از زندگی واقعی می‌داند. او هشت هزار سال گذشته‌ی تاریخ بشر، پس از ظهور کشاورزی، را دورانی از استبداد، کنترل سلسله‌مراتبی، روزمرگی مکانیکی و خالی از خودانگیختگی و بی‌حسی حواس می‌داند. از نظر زرزان، تمام محصولات تخیل خلاقانه انسان، از جمله کشاورزی، هنر، فلسفه، فناوری، علم، زندگی شهری و فرهنگ نمادین، به‌طور یکپارچه منفی هستند. او آینده را «بدوی» می‌داند، اما توضیح نمی‌دهد که چگونه این امر در جهانی با تقریباً شش میلیارد نفر جمعیت امکان‌پذیر است، درحالی‌که شواهد نشان می‌دهد که سبک زندگی شکارچی - گردآورنده تنها می‌تواند از ۱ یا ۲ نفر در هر مایل مربع پشتیبانی کند. او همچنین مشخص نمی‌کند که آیا «آینده‌ی بدوی»^{۵۶} به معنای بازگشت به معیشت شکارچی - گردآورنده است یا خیر.

درحالی‌که بوم‌شناسان رادیکال عصر طلایی کشاورزی دهقانی را ستایش می‌کنند، زرزان به دنباله‌روی از امثال فاندریست با گلچین کردن گزینشی از ادبیات انسان‌شناسی، به ستایش شکارچی - گردآورنده‌ها می‌پردازد. آیا چنین «تصاویر تخیلی بدویت محیط زیستی»^{۵۷} که در عقاید افرادی چون بوکچین (۱۹۹۵) و ری‌الن (۱۹۸۶) دیده می‌شود؛ از جایگاه این روشنفکران مرفه شهری و غربی بودن آن‌ها نشئت نمی‌گیرد؟ این را به قضاوت دیگران واگذار می‌کنم.

تأمل‌هایی در مورد آنارشیسم

اصطلاح آنارشیسم از یونانی آمده و اساساً به معنای «بدون حاکم» است. آنارشیست‌ها افرادی هستند که هرگونه شکل از حکومت یا اقتدار اجباری، همه‌ی اشکال سلسله‌مراتب و سلطه را رد می‌کنند؛ بنابراین آن‌ها مخالف چیزی هستند که آنارشیست مکزیکی فلورس ماگون^{۵۸} آن را «تثلیث غم‌انگیز: دولت، سرمایه و کلیسا»

می‌نامید؛ بنابراین آنارشیست‌ها هم با سرمایه‌داری و هم با دولت و همچنین با هر شکلی از اقتدار دینی مخالف هستند.

اما آنارشیست‌ها همچنین به دنبال ایجاد آنارشیسم یا ایجاد شرایط آن از طرق مختلف هستند، یعنی جامعه‌ای غیرمتمرکز بدون نهادهای اجباری، جامعه‌ای سازماندهی‌شده از طریق فدراسیونی از انجمن‌های داوطلبانه. «لیبرترین‌های» راست‌گرای معاصر، مانند میلتون فریدمن، روتبارد^{۵۹} و آین راند^{۶۰} که اغلب به‌عنوان «آنارکو - سرمایه‌دار» توصیف می‌شوند و از سرمایه‌داری به‌شدت دفاع می‌کنند، به‌هیچ‌وجه آنارشیست واقعی نیستند.

در معنایی مهم، آنارشیست‌ها از شعار انقلاب فرانسه «آزادی، برابری و برادری» حمایت می‌کنند و به‌شدت اعتقاد دارند که این ارزش‌ها به‌هم‌وابسته هستند. همان‌طور که باکونین اشاره کرد: «آزادی بدون سوسیالیسم، امتیاز و بی‌عدالتی است؛ و سوسیالیسم بدون آزادی، بردگی و خشونت است».

گفتن ندارد که آنارشیست‌ها همواره منتقد کمونیسم شوروی بوده‌اند و قدرتمندترین و عمیق‌ترین نقدها از مارکس، مارکسیسم - لنینیسم و رژیم شوروی از سوی آنارشیست‌هایی مانند برکمن،^{۶۱} گلدمن^{۶۲} و ماکسیموف^{۶۳} ارائه شده است. اثر ماکسیموف با عنوانی گویا به چاپ رسیده است: «گیوتین در کار».^{۶۴} ماکسیموف سیاست‌های لنین و تروتسکی را شبیه سیاست ژاکوبن‌های انقلاب فرانسه می‌دانست و آن‌ها را به همان اندازه ارتجاعی می‌دید.

با فروپاشی رژیم شوروی، مارکسیست‌ها اکنون در سردرگمی فکری به سر می‌برند و به دنبال لنگرگاه سیاسی امنی می‌گردند. آن‌ها به نظر می‌رسد که یا به سمت هایک یا به سمت کینز گرایش پیدا می‌کنند؛ در هر صورت، در این مسیر، ماهیت سوسیالیسم آن‌ها گم می‌شود. نویسندگان محافظه‌کاری چون راجر اسکروتن،^{۶۵} از سرزنش مارکسیست‌ها به دلیل چشم‌پوشی از واقعیت‌های رژیم شوروی لذت می‌برند، اما خود در قبال معضلات سرمایه‌داری دچار انکار و غفلت هستند. فقر، گرسنگی، نابرابری‌های اجتماعی هولناک، سرکوب سیاسی و تخریب محیط‌زیست، پیامدهای ناگزیر سرمایه‌داری هستند که امثال اسکروتن و فوکویاما کم‌اهمیت جلوه می‌دهند. این افراد،

این مشکلات را صرفاً «مسائلی» می‌دانند که باید حل شوند، نه این‌که آن‌ها را ریشه در ذات سرمایه‌داری بدانند.

آنارشسیسم را می‌توان از دو جنبه بررسی کرد

از یک‌سو، آنارشسیسم را می‌توان همان‌طور که پیتر مارشال در کتاب عالی خود در مورد تاریخ آنارشسیسم توصیف می‌کند، به‌مثابه نوعی «رودخانه» در نظر گرفت. از این دیدگاه، آنارشسیسم را می‌توان به منزله یک «گرایش آزادی‌خواهانه» یا یک «احساس آنارشسیستی» تلقی کرد که در طول تاریخ بشر وجود داشته است: گرایشی که خود را به شکل‌های گوناگونی ابراز نموده است. از نوشته‌های لائوتسه و دائوئیست‌ها در چین باستان تا اندیشه‌ی یونانی کلاسیک، از مناسبات متقابل جوامع خویشاوندی تا روحيات فرقه‌های مذهبی گوناگون، از جنبش‌های کشاورزی مانند دیگران در انگلستان و زاپاتیست‌های مکزیک تا کمون‌هایی که در جریان جنگ داخلی اسپانیا پدید آمدند، و از ایده‌های مطرح در جنبش‌های اکولوژی و فمینیستی امروز، ردپای این گرایش را می‌توان یافت. به نظر می‌رسد تمایلات آنارشسیستی در همه‌ی جنبش‌های مذهبی، حتی در اسلام، ریشه دوانده و نمود یافته است.

یک فرقه‌ی اسلامی به نام نَجَدات^{۶۶} معتقد بود که «قدرت تنها از آن خداست»؛ بنابراین آن‌ها احساس می‌کردند که واقعاً به امام یا خلیفه نیازی ندارند و می‌توانند خود را برای برقراری عدالت به‌طور متقابل سازماندهی کنند. سال‌ها پیش در مقاله‌ای به بررسی اندیشه‌های لائوتسه،^{۶۷} فیلسوف چینی، پرداختم. در آن مقاله، استدلال کردم که تاؤوتِ چینگ^{۶۸} کتاب «راه و قدرت آن»^{۶۹} صرفاً یک رساله‌ی عرفانی و مذهبی نیست، بلکه باید آن را یک رساله‌ی سیاسی نیز در نظر گرفت. همان‌طور که رودلف راکر،^{۷۰} اندیشمند آنارشسیست، اشاره کرده است، فلسفه‌ی بنیادینداؤوده‌چینگ در ذات خود، آنارشسیستی است.

از طرف دیگر، آنارشسیسم را می‌توان به‌عنوان یک جنبش تاریخی و نظریه‌ی سیاسی در نظر گرفت که ریشه‌های آن به اواخر قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. این تفکر در نوشته‌های ویلیام گادوین،^{۷۱} نویسنده‌ی کتاب کلاسیک آنارشسیستی «تحقیقی در

باب عدالت سیاسی»^{۷۲} و همچنین در اقدامات «سان کولوت‌ها»^{۷۳} و «آنراژه‌ها»^{۷۴} در جریان انقلاب فرانسه، و نیز در آثار رادیکال‌هایی مانند توماس اسپنس^{۷۵} و ویلیام بلیک^{۷۶} در بریتانیا نمود پیدا کرد. واژه‌ی «آنارشیست» برای اولین بار در جریان انقلاب فرانسه به‌عنوان یک توهین برای توصیف «سان کولوت‌ها» - به معنی «بی‌شلوار» - به کار رفت. این اصطلاح به طبقه‌ی کارگر فرانسه اطلاق می‌شد که در دوران انقلاب خواستار الغای دولت بودند.

آنارشیسم به‌عنوان یک جنبش اجتماعی، در قرن نوزدهم میلادی شکل گرفت. فلسفه‌ی اجتماعی بنیادین آنارشیسم توسط میخائیل باکونین، انقلابی روس، تدوین شد. این فلسفه، محصول درگیری‌های او با کارل مارکس و پیروانش بود که در دهه‌ی ۱۸۶۰ در جلسات انجمن بین‌المللی کارگران طرفدار رویکردی دولتی به سوسیالیسم بودند؛ بنابراین، آنارشیسم در شکل کلاسیک خود، همان‌طور که توسط کروپوتکین، گلدمن، رکلوز و مالاتستا مطرح شد، بخش مهمی از جنبش سوسیالیستی در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول را تشکیل می‌داد. با این حال، سوسیالیسم آنارشیستی، ماهیتی آزادی‌خواهانه داشت و در تقابل با سوسیالیسم مارکسیستی قرار می‌گرفت. به نظر من، تلاش نویسندگانی مانند دیوید پیر^{۷۷} برای ایجاد تمایز قاطع بین سوسیالیسم و آنارشیسم، از نظر مفهومی و تاریخی گمراه‌کننده است.

بدفهمی‌های مربوط به آنارشیسم

در میان فلسفه‌های سیاسی، شاید آنارشیسم بدنام‌ترین باشد. نویسندگان از طیف‌های مختلف سیاسی - از مارکسیست‌ها گرفته تا لیبرال‌ها، دموکرات‌ها و محافظه‌کاران - آن را نادیده گرفته، بدنام کرده‌اند، مورد تمسخر و سوءاستفاده قرار داده‌اند، و به اشتباه فهمیده و نادرست نمایش داده‌اند. تئودور روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، آنارشیسم را «جنایتی علیه کل بشریت» خواند و به طور کلی به‌عنوان مکتبی مخرب، خشن و پوچ‌گرا شناخته می‌شود.

در این متن، به هشت مورد از رایج‌ترین انتقادات وارده به آنارشیسم می‌پردازیم و به بررسی و پاسخ به آن‌ها می‌پردازیم.

یکی از انتقادات رایج به آنارشیسم، بی‌گناهی و ساده‌لوحی بیش از حد طرفداران آن است. منتقدان معتقدند که آنارشیست‌ها دیدگاهی خوش‌بینانه و غیرواقعی نسبت به طبیعت انسان دارند و آن را اساساً خوب و صلح‌جو می‌دانند. به گفته‌ی آن‌ها، این دیدگاه رمانتیک - که ریشه در تفکرات فیلسوفانی مانند ژان ژاک روسو دارد - با واقعیت انسان‌های واقعی که ظالم، پرخاشگر و خودخواه هستند، مغایرت دارد. از این‌رو، منتقدان بر این باورند که آنارشی صرفاً یک آرمان دست‌نیافتنی است، یک توهم از عصر طلایی گذشته که هرگز وجود نداشته است. به نظر آن‌ها، با توجه به ماهیت فاسد بشر، همیشه به‌نوعی اقتدار اجبارآمیز برای حفظ نظم و آرامش جامعه نیاز است.

برخلاف تصور رایج، آنارشیست‌ها پیرو روسو نیستند. در واقع، میخائیل باکونین، فیلسوف برجسته‌ی آنارشیست، در نقدهای خود از این فیلسوف قرن هجدهم بسیار تندوتیز بود. اکثر آنارشیست‌ها معتقدند که انسان‌ها، ترکیبی از گرایش‌های خوب و بد دارند. آن‌ها بر این باورند که انسان‌ها ذاتاً فاسد یا شرور نیستند، اما در عین حال ظرفیت‌هایی برای خشونت و خودخواهی نیز دارند.

اگر آنارشیست‌ها انسان‌ها را صرفاً موجوداتی نیکو می‌پنداشتند، دلیلی برای مخالفت با حکومت و ساختارهای قدرت سنتی وجود نداشت. مخالفت آنارشیست‌ها با اقتدار، ریشه در دیدگاه واقع‌بینانه‌ی آن‌ها نسبت به طبیعت انسان دارد. آن‌ها معتقدند که قدرت، چه در دستان افراد و چه در دستان دولت، به فساد منجر می‌شود و آزادی و عدالت را به خطر می‌اندازد.

در اصل، آنارشیست‌ها با هر قدرتی که فرانسوی‌ها آن را «puissance» می‌نامند، یعنی «قدرت بر» (به جای «pouvoir»، قدرت برای انجام کاری) مخالف هستند. آن‌ها معتقدند که قدرت نباید برای کنترل و سرکوب دیگران به کار گرفته شود، بلکه باید در خدمت آزادی و توانمندسازی افراد باشد. همان‌طور که لرد آکتون،^{۷۸} فیلسوف و مورخ بریتانیایی، بیان کرد: «قدرت فاسد می‌کند، و قدرت مطلق کاملاً فاسد می‌کند». پل گودمن، نویسنده و نظریه‌پرداز آنارشیست، معتقد بود که هدف نهایی جامعه باید ایجاد نهادهایی باشد که «بیشترین کمک را به گسترش پتانسیل‌های ما برای هوش، زیبایی، اجتماعی بودن و آزادی می‌کنند». این امر از نظر آنارشیست‌ها، تنها با راهی از قیدوبندهای قدرت و ساختارهای سلسله‌مراتبی سنتی، قابل دستیابی است.

بسیاری از مردم آنارشی را مترادف با هرج و مرج و بی‌نظمی می‌دانند و از این اصطلاح در همین معنا استفاده می‌کنند. اما در واقع، آنارشی - آن‌طور که اکثر آنارشیست‌ها آن را تعریف می‌کنند - مفهومی کاملاً مغایر با این تصور رایج دارد.

آنارشی به معنای جامعه‌ای مبتنی بر نظم است، نه هرج و مرج و فقدان سازماندهی. در جامعه‌ی آنارشیستی، افراد بر سرنوشت خود مسلط هستند و بدون نیاز به حاکم یا قدرت قهری، از طریق همکاری و خودمختاری فردی، نظم را در جامعه برقرار می‌کنند. همان‌طور که پرودون بیان کرد: «آزادی، مادر نظم است».

با این حال، آنارشیست‌ها هرج و مرج را به‌طور کامل رد نمی‌کنند. آن‌ها معتقدند که هرج و مرج و بی‌نظمی، علی‌رغم ظاهر آشفته‌اش، می‌تواند پتانسیل ذاتی برای خلاقیت و نوآوری داشته باشد. همان‌طور که میخائیل باکونین، فیلسوف و انقلابی روس، بیان کرد: «نابود کردن یک عمل خلاقانه است».

ارتباطی که معمولاً بین آنارشیسم و خشونت برقرار می‌شود، این است که آنارشیسم فقط به بمب‌های تروریستی و خشونت معروف است. همچنین، وجود کتابی به نام «کتاب آشپزی آنارشیستی»^{۶۹} که در کتاب‌فروشی‌ها کتاب به فروش می‌رسد و درباره‌ی ساخت بمب و دینامیت است، این ادعا را تقویت می‌کند.

همان‌طور که الکساندر برکمن، فیلسوف آنارشیست، بیان می‌کند، خشونت در طول تاریخ به‌عنوان ابزاری برای مبارزه با ظلم و ستم و دستیابی به اهداف سیاسی به کار گرفته شده است. این خشونت‌ها توسط پیروان طیف گسترده‌ای از مذاهب و ایدئولوژی‌های سیاسی، از جمله ملی‌گرایان، لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها، فمینیست‌ها، جمهوری‌خواهان، سلطنت‌طلبان، بودایی‌ها، مسلمانان، مسیحیان، دموکرات‌ها، محافظه‌کاران و فاشیست‌ها اعمال شده است. به‌علاوه، بنیان هر دولتی بر پایه‌ی خشونت سازمان‌یافته استوار است.

آنارشیست‌هایی که به خشونت متوسل شده‌اند، بدتر از دیگران نیستند. اما بیشتر آنارشیست‌ها با خشونت و تروریسم مخالف بوده‌اند و همیشه ارتباط قوی بین آنارشیسم و صلح‌طلبی وجود داشته است. با این حال، آنارشیست‌ها یک قدم فراتر می‌روند؛ آن‌ها

خشونت‌ی را به چالش می‌کشند که بیشتر مردم آن را تشخیص نمی‌دهند و اغلب از بدترین نوع ممکن است؛ این خشونت قانونی است.

منتقدان، به‌ویژه مارکسیست‌ها، اغلب آنارشیزم را به کوتاه‌فکری نظری، ضد روشنفکری و یا اتکا به اقدامات بی‌فکرانه متهم می‌کنند. اما بررسی تاریخ جنبش آنارشیزمی نشان می‌دهد که بسیاری از آنارشیزم‌ها یا افرادی که با آنارشیزم همدلی داشته‌اند، از جمله روشنفکران برجسته‌ی نسل خود و افراد واقعاً خلاق بوده‌اند. علاوه بر این، آنارشیزم‌ها سهم قابل توجهی در تولید متون فلسفی و اجتماعی داشته‌اند که آموزه‌ها و نظرات آن‌ها را تشریح می‌کند. این متون عموماً از اصطلاحات تخصصی واژگان تخصصی نامفهوم و خودنمایانه‌ای که در میان بسیاری از محققان لیبرال، مارکسیست‌ها پسامدرنیست‌ها رایج است، پرهیز می‌کنند.

در حالی که برخی آنارشیزم را به دلیل تمرکز بر عمل و دگرگونی اجتماعی ستایش می‌کنند، منتقدان دیگری آن را به دلیل «غیرسیاسی بودن» و «بی‌عملی» مورد تمسخر قرار می‌دهند. جاناتان پوریت،^{۸۰} رهبر سابق حزب سبز در بریتانیا، نمونه‌ای از این دیدگاه است. او معتقد است که آنارشیزم‌ها به‌جای مشارکت فعال در عرصه‌ی سیاسی، صرفاً به تفکر و درون‌گرایی می‌پردازند. پوریت حتی مدعی است که عدم حضور آنارشیزم‌ها در سیاست حزبی نشان‌دهنده عدم «زندگی در دنیای واقعی» آن‌ها است. جالب‌توجه است که بسیاری از مضامین اصلی مانیفست حزب سبز، مانند جامعه‌ای غیرمتمرکز، عادلانه، اکولوژیک، مشارکتی و با نهادهای منعطف، دقیقاً همان‌هایی هستند که آنارشیزم‌هایی مانند کروپوتکین مدت‌ها پیش از آن دفاع می‌کردند. با این حال، پوریت این آرمان‌ها را به چارچوب سیاست حزبی محدود می‌کند، درحالی‌که آنارشیزم‌ها خواهان دگرگونی‌های بنیادی‌تر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی هستند.

پُرت، به‌عنوان یک چهره‌ی رسانه‌ای، تصویری کاملاً نادرست از آنارشیزم و جامعه‌ای غیرمتمرکز ارائه می‌دهد. آنارشیزم نه‌تنها غیرسیاسی نیست، بلکه مخالف هرگونه کناره‌گیری از اجتماع و غرق‌شدن در عبادت، ریاضت، مدیتیشن، خودنگری و اورادخوانی است. آنارشیزم مخالف سیاست به معنای رایج آن، یعنی تمرکز قدرت در دست دولت و احزاب سیاسی است. از نظر آنارشیزم‌ها، تنها دموکراسی واقعی،

دموکراسی مشارکتی است که در آن همه‌ی افراد به‌طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کنند. آن‌ها معتقدند که رأی دادن در انتخابات هر چند سال یکبار، صرفاً به مشروعیت بخشیدن به قدرت حاکمان در جامعه‌ای سلسله‌مراتبی و غیردموکراتیک می‌انجامد. آنارشیسم یک جنبش واحد و یکپارچه نیست، بلکه طیف وسیعی از گرایش‌ها و رویکردها را دربر می‌گیرد. آنارشیست‌ها روش‌های مختلفی را برای به چالش کشیدن و تغییر سیستم کنونی خشونت و نابرابری پیشنهاد می‌کنند، از جمله تشکیل کمون‌ها، مقاومت منفعل، فعالیت‌های سندیکایی، دموکراسی شهرداری، شورش، اقدام مستقیم و آموزش.

یکی از دلایل تأکید آنارشیست‌ها بر انتشار پروپاگاندا و آموزش، تمرکز آن‌ها بر جایگزین‌های غیرحزبی و مسالمت‌آمیز برای ایجاد تغییر است. آن‌ها همواره مفهوم حزب پیشاهنگ را نقد می‌کنند و آن را عاملی اجتناب‌ناپذیر برای شکل‌گیری استبداد می‌دانند. تجربه‌ی انقلاب‌های فرانسه و روسیه نیز گواه صحت این پیش‌بینی‌ها است. مارکسیست‌ها همواره آنارشیسم را به‌عنوان ایدئولوژی‌ای اتوپیایی و آرمان‌گرایانه، ایدئولوژی‌ای دهقانی یا خرده‌بورژوازی، یا تجلی رؤیاهای آخرالزمانی مورد انتقاد قرار داده‌اند. مطالعات تاریخی جان هارت در مورد آنارشیسم و طبقه‌ی کارگر مکزیک^{۸۱} و جروم مینتز در مورد آنارشیست‌های کاساس ویخاس در اسپانیا^{۸۲} به‌خوبی برخی از این تحریفات را رد کرده‌اند.

جنبش آنارشیستی محدود به دهقانان نبوده است: این جنبش در میان کارگران شهری که سندیکالیسم آنارشیستی در آنجا ریشه دوانده و شکوفا شده بود، نیز حضوری پررنگ داشته است. همچنین نمی‌توان آن را آرمانشهری یا آخرالزمانی دانست. آنارشیست‌ها گروه‌های واقعی را تشکیل داده‌اند و همواره نگاهی انتقادی به دین داشته‌اند.

برخلاف تصور مارکسیست‌ها، هیچ‌یک از آنارشیست‌های اولیه انتظار نداشتند که تغییرات فوری یا فاجعه‌بار از طریق «تبلیغ با عمل» یا «اعتصاب عمومی» رخ دهد. همان‌طور که نوشته‌های رکلوس و برکمن گواهی می‌دهند، آن‌ها به‌خوبی می‌دانستند که ایجاد تغییر روندی طولانی و تدریجی خواهد بود.

یکی دیگر از انتقادات رایج به آنارشیسم، نگاه محدود این ایدئولوژی به سیاست و تقلیل تمام مشکلات جامعه به دولت است. منتقدان معتقدند که آنارشیست‌ها سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی را نادیده می‌گیرند. این برداشت تا حدودی ناشی از تعریف نادرست آنارشیسم و تا حدودی نیز به تلاش مورخان مارکسیست برای حذف این جریان از جنبش گسترده‌تر سوسیالیسم بازمی‌گردد.

اما بررسی آثار آنارشیست‌های کلاسیک مانند کروپوتکین، گلدمن، مالاتستا و تولستوی و همچنین مطالعه ماهیت جنبش‌های آنارشیستی در نقاط مختلفی مثل ایتالیا، مکزیک، اسپانیا و فرانسه، نشان می‌دهد که این دیدگاه محدود به‌هیچ‌وجه با واقعیت آنارشیسم همخوانی ندارد. این جنبش همواره با هر گونه اقتدار و استثمار به‌شدت مخالف بوده و در کنار نقد دولت، سرمایه‌داری و مذهب را نیز به چالش کشیده است. اکثریت آنارشیست‌ها فمینیست بودند و بسیاری از آن‌ها در کنار دفاع از حقوق کودکان، علیه نژادپرستی نیز مبارزه می‌کردند. نقد فرهنگی و زیست‌محیطی سرمایه‌داری همواره جایگاه مهمی در نوشته‌های آنارشیستی داشته است. به همین دلیل است که آثار متفکرانی چون تولستوی، رکلوس و کروپوتکین تا به امروز نیز از اعتبار و اهمیت بالایی برخوردارند.

آخرین نقدی که به آنارشیسم وارد می‌شود، غیرقابل اجرا بودن و عدم موفقیت عملی آن است. دیوید میلر،^{۸۲} سوسیالیست بازارگرا، در کتاب خود در مورد آنارشیسم (۱۹۸۴) این دیدگاه را به‌طور کامل بیان می‌کند.

نگرش او به آنارشیسم به‌گونه‌ای است که در هر حالت برنده است. او اعتراف می‌کند که جوامعی بر اساس اصول آنارشیسم کمونیستی وجود داشته‌اند (آنارکو - کمونیسم) و «اگر فرصتی به آن‌ها داده شود» تا حدی «موفقیت غیرمنتظره‌ای» به دست خواهند آورد. با این حال، او معتقد است که به دلیل عدم حمایت مردمی و مداخله و سرکوب دولت، این جوامع همیشه «شکست» خورده‌اند. از سوی دیگر، او استدلال می‌کند که به‌رحال جوامع بدون نوعی دولت متمرکز نمی‌توانند وجود داشته باشند.

به نظر می‌رسد میلر از این واقعیت غافل است که آنچه استنلی دیاموند «جوامع خویشاوندی» می‌نامد، برای مدت‌ها در درون و اغلب در مخالفت با سیستم‌های دولتی

وجود داشته‌اند. همچنین، شبکه‌های تجاری در طول تاریخ، حتی در میان جوامع شکارچی - گردآورنده، بدون هیچ‌گونه کنترل دولتی وجود داشته‌اند.

دولت پدیده‌ای نوظهور در تاریخ بشر است و در قالب دولت - ملت امروزی قدمتی چند صد ساله دارد. جوامع انسانی تا پیش از این، بدون وجود قدرت مرکزی یا اجبار، سامان یافته بودند. اینکه آیا جوامع پیچیده و فناورانه امروزی می‌توانند بدون اقتدار متمرکز اداره شوند، پرسشی بغرنج و بدون پاسخ قطعی است. ساده‌انگاری است اگر این پرسش را نادیده بگیریم. بسیاری از آنارشیست‌ها معتقدند که چنین جامعه‌ای با اتکا به فناوری در «مقیاس انسانی» قابل تحقق است. در طبیعت، سیستم‌های پیچیده‌ای بدون وجود هیچ مکانیسم کنترلی مرکزی وجود دارند. در واقع، امروزه بسیاری از نظریه‌پردازان جهانی به دنبال چشم‌اندازهای اجتماعی مبتنی بر آزادی فردی هستند که با پیشرفت‌های فناوری کامپیوتر امکان‌پذیر شده‌اند.

اگر میلر معیارهای خود در مورد عدالت توزیعی و رفاه اجتماعی را که برای نقد آنارشیسم به کار می‌برد، بر سرمایه‌داری و «کمونیسم» دولتی نیز اعمال می‌کرد، شاید این دو سیستم را نیز غیرقابل اجرا و غیرواقعی می‌دانست. باین‌حال، هدف میلر نجات آنارشیسم از ورطه‌ی فراموشی و کمک به مهار سوءاستفاده از قدرت و حفظ امکان روابط آزاد اجتماعی است.

نویسندگان برجسته‌ای مانند فریدریش هایک، مارگارت تاچر و مارلین استراترن، اصلاً جامعه را به رسمیت نمی‌شناسند و یا آن را دسته‌بندی مغشوش می‌دانند که باید از مباحث نظری حذف شود. ریشه‌ی واژه‌ی جامعه به واژه‌ی لاتین «Societas» بازمی‌گردد که خود از «Socius» به معنای همراه، دوست، رابطه‌ی بین افراد و فعالیت مشترک مشتق شده است. آنارشیست‌ها همواره تمایز روشنی بین «جامعه» به این معنا و «دولت» قائل بوده‌اند؛ تمایزی میان آنچه فیلسوف اگزیستانسیالیست یهودی، مارتین بوبر، «اصول سیاسی» و «اجتماعی» می‌نامید. بوبر دوست صمیمی گوستاو لانداور آنارشیست بود و لانداور، بسیار پیش‌تر از فوکو، استدلال می‌کرد که نابودی دولت از طریق انقلاب غیرممکن است؛ تنها راه، تضعیف آن از طریق توسعه‌ی انواع دیگر روابط و تحقق الگوها و شیوه‌های سازماندهی اجتماعی مبتنی بر همبستگی و همکاری آزاد

است. حوزه‌ی اجتماعی‌ای با این ویژگی‌ها همواره تا حدودی در بطن جامعه‌ی معاصر حضور داشته و در کنار دولت به حیات خود ادامه می‌دهد. همان‌طور که کالین وارد نیز اشاره می‌کند، گوستاو لاندائر معتقد بود که آنارشی (هرج‌ومرج‌گرایی) صرفاً پدیده‌ای مربوط به دوران قبل از دولت یا مختص جوامعی در حاشیه‌ی سرمایه‌داری مانند نهارو یا پیاروآ نیست. آنارشی نه تنها تصویری خیالی از جامعه‌ی آینده، بلکه شکلی از زندگی اجتماعی است که بدون نیاز به قدرت و اجبار، خود را سازماندهی می‌کند. این نوع زندگی همواره در جوامع وجود داشته، هرچند که اغلب تحت سلطه‌ی سنگین سرمایه‌داری و دولت پنهان و ناشناخته باقی می‌ماند. به قول کالین وارد (۱۹۷۳) این ایده مانند «دانه‌ای در زیر برف» است. به عبارت دیگر، آنارشی، به تعبیر لاندائر، این اندیشه است که «جامعه می‌تواند و باید بدون دولت سامان یابد».

پی‌نوشت‌ها

¹ Srinivas: M. N. Srinivas

جامعه‌شناس هندی، بیشتر به‌خاطر مطالعاتش در مورد طبقات اجتماعی هند مشهور است

² Kenyatta

جومو کِنیاتا، اولین رئیس‌جمهور کنیا و رهبر جنبش استقلال کنیا

³ Fei

فی ژیاوتونگ، انسان‌شناس و جامعه‌شناس چینی که به‌خاطر پژوهش‌هایش درباره جوامع روستایی چین شناخته می‌شود

⁴ Aiyappan

آیوپان، انسان‌شناس هندی که به مطالعه جوامع جنوب هند پرداخته است

⁵ Evans- Pritchard (1902 - 1973)

انسان‌شناس بریتانیایی

⁶ The Nuer (1940)

این کتاب توصیفی از شیوه‌های معیشت و نهادهای سیاسی یک قوم نیلوتیک توسط مردم‌شناس بریتانیایی، ای. ایوانز - پریچارد، مطالعه‌ای انسان‌شناسانه درباره نظام‌های سیاسی و خانوادگی قوم نوئر در سودان انگلو - مصری است.

⁷ ordered anarchy

⁸ Harold B. Barclay (1924 - 2017)

-
- انسان‌شناسی سیاسی، و نظریه‌های آنارشیستی و ساختارهای دولت و جامعه بدون دولت است
- ⁹ People without Government: An Anthropology of Anarchy (1922)
- ¹⁰ Primitive folk: Studies in Corporative Ethnology
- ¹¹ Élie Reclus (1827 - 1904)
- انسان‌شناس و نویسنده فرانسوی قرن نوزدهم که به خاطر نوشته‌هایش درباره جوامع بومی شناخته می‌شود.
- ¹² Apaches
- آپاچی‌ها، گروهی از قبایل بومی آمریکا که در جنوب غرب ایالات متحده زندگی می‌کنند
- ¹³ Nayars
- نایرها، یک‌طبقه اجتماعی در کرالا، هند که به‌خاطر سیستم خانوادگی ماتریلینال معروفاند
- ¹⁴ Todas
- توداها، قوم کوچکی از مردم بومی ساکن در نیلگیری، هند
- ¹⁵ Inuits
- اینوئیت‌ها، مردم بومی مناطق شمالی کانادا، آلاسکا و گرینلند
- ¹⁶ Élisée Reclus (1830 - 1905)
- جغرافی‌دان، نویسنده و آنارشیست اهل فرانسه
- ¹⁷ Célestin Bouglé (1870 – 1940)
- یکی از پیشگامان جامعه‌شناسی فرانسوی
- ¹⁸ The Indian Caste System (1908)
- ¹⁹ Pierre-Joseph Proudhon
- فیلسوف و نویسنده آنارشیست فرانسوی، پدر آنارشیسم اجتماعی
- ²⁰ Émile Durkheim (1858 - 1917)
- جامعه‌شناس و فیلسوف فرانسوی، بنیان‌گذار جامعه‌شناسی علمی مدرن
- ²¹ Marcel Mauss (1872 - 1950)
- جامعه‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی
- ²² The Gift (1925)
- کتابی نوشته‌ی مارسل موس که به بررسی ریشه‌ها و ارزش‌های هدایای مبادله‌ای در جوامع مختلف می‌پردازد
- ²³ pre-literate cultures
- جوامعی که قبل از توسعه سیستم نوشتاری در آن‌ها، داستان‌ها و اطلاعات به شکل نوشتاری ثبت نمی‌شدند
- ²⁴ Alfred Reginald Radcliffe-Brown (1881 - 1955)
- انسان‌شناس اهل انگلستان
- ²⁵ Lewis H. Morgan (1818 - 1881)

- انسان‌شناس اهل ایالات متحده که به‌خاطر مطالعاتش درباره سازمان اجتماعی و فرهنگ قبایل بومی آمریکا شناخته می‌شود
- 26 Ancient Society (1877)
کتابی نوشته شده توسط مورگان که به تحلیل ساختار اجتماعی در جوامع باستانی می‌پردازد
- 27 Maurice Godelier
انسان‌شناس فرانسوی که به دلیل تحقیقاتش در زمینه اقتصاد و ساختار اجتماعی جوامع قبیله‌ای شناخته می‌شود
- 28 Claude Meillassoux
انسان‌شناس و مارکسیست فرانسوی که به خاطر مطالعاتش درباره اقتصاد و جوامع پیشاسرمایه‌داری در آفریقا شناخته می‌شود
- 29 Hirst و Hindess
بریان هیندنس و پل هرست، نظریه‌پردازان مارکسیست بریتانیایی که به خاطر همکاری‌هایشان در توسعه‌ی نظریات اجتماعی و نقد ایدئولوژی‌های مارکسیستی شناخته می‌شوند
- 30 Immanuel Wallerstein (1930 -2019)
جامعه‌شناس آمریکایی که به خاطر نظریه سیستم‌های جهانی معروف است
- 31 Edward Palmer Thompson (1924 - 1993)
مورخ و نویسنده‌ی بریتانیایی که به خاطر آثارش در زمینه‌ی تاریخ اجتماعی و طبقه‌ی کارگر شناخته می‌شود.
- 32 Pyotr Alexeyevich Kropotkin (1842 – 1921)
جغرافی‌دان و نظریه‌پرداز آنارشویست روسی
- 33 Mutual Aid (1903)
همیاری، کتابی نوشته پیتر کروپوتکین که به بررسی همکاری در جوامع انسانی و حیوانی می‌پردازد
- 34 Buryat
بوریات: قومی مغولی که در منطقه بوریاتیا در روسیه و مغولستان زندگی می‌کنند
- 35 Kabyle
گروهی بربر در شمال الجزایر.
۳۶ ویرایسته‌ی کریس هان در سال ۱۹۹۳
- 37 Alan Barnard
انسان‌شناس بریتانیایی که به خاطر تحقیقاتش درباره شکارچی-گردآورندگان شناخته می‌شود
- 38 primitive communism
- 39 Kalahari hunter-gatherers
شکارچی-گردآورندگان کالاهاری: جوامع بومی ساکن در صحرای کالاهاری در آفریقا
- 40 Joanna Overing
انسان‌شناس بریتانیایی که به مطالعه جوامع بومی آمریکای جنوبی پرداخته است

- 41 anarchy and collectivism
آنارشی و جمع‌گرایی: ایدئولوژی‌های سیاسی که به حذف دولت و همکاری اشتراکی تأکید دارند
- 42 the horticultural Piarao of Venezuela
پیاروای باغدار ونزونلا: قوم بومی ونزونلا که به کشاورزی معیشتی مشغول‌اند
- 43 Kropotkin visits the Bushmen
کروپوتکین از بوشمن‌ها بازدید می‌کند: اشاره به بازدید پیترو کروپوتکین از قبایل بومی آفریقای جنوبی
- 44 Murray Bookchin (1921 - 2006)
نظریه‌پرداز آمریکایی و بنیان‌گذار اکولوژی اجتماعی
- 45 Paul Radin (1883 - 1959)
انسان‌شناس آمریکایی که به خاطر تحقیقاتش در زمینه فرهنگ بومی آمریکایی شناخته می‌شود
- 46 Dorothy Demetrapopolou Lee (1905 - 1975)
انسان‌شناس آمریکایی که بر مطالعات فرهنگی بومیان تمرکز داشت
- 47 The Ecology of Freedom (1982)
کتابی نوشته مورای بوکچین که به بررسی ارتباط بین بوم‌شناسی و آزادی اجتماعی می‌پردازد
- 48 Pierre Clastres (1934 - 1977)
انسان‌شناس فرانسوی که به خاطر کتابش «جامعه علیه دولت» شناخته می‌شود
- 49 Society Against the State (1977)
کتابی نوشته پیر کلاستر که به بررسی جوامع بومی و مقاومت آن‌ها در برابر تشکیل دولت می‌پردازد
- 50 Guayaki (Ache)
قوم بومی جنگل‌های بارانی پاراگوئه
- 51 Thomas Paine (1737 - 1809)
نویسنده و انقلابی آمریکایی که به خاطر نوشته‌هایش در حمایت از استقلال آمریکا و حقوق بشر شناخته می‌شود
- 52 archaic societies
جوامع باستانی: جوامع اولیه انسانی که قبل از تاریخ مدون زندگی می‌کردند
۵۳ جان گلدیل (۱۹۹۴، صفحات ۱۵-۱۳)
- 54 John Edward Zerzan (1943)
نظریه‌پرداز و نویسنده آمریکایی که به خاطر نقد تمدن صنعتی و حمایت از پرایمیتیویسم شناخته می‌شود
- 55 Primitivism
پرایمیتیویسم: جنبشی فلسفی که بازگشت به شیوه‌های زندگی پیش از تمدن صنعتی را ترویج می‌دهد
- 56 future primitive
پرایمیتیویسم آینده: نظریه‌ای که آینده بشریت را در بازگشت به شیوه‌های زندگی ابتدایی می‌بیند

illusory images of Green primitivism^{۵۷}

جنبش سبز (Green Movement) و بدوی‌گرایی (Primitivism) هر دو به حفاظت از محیط زیست اهمیت می‌دهند، اما دیدگاه‌ها و اهداف متفاوتی دارند. جنبش سبز به دنبال راه‌حل‌های فناورانه و مدرن برای مشکلات محیط زیستی و بهبود پایداری سیستم‌های موجود است. در مقابل، بدویت‌گرایی بازگشت به یک سبک زندگی ساده‌تر و کمتر وابسته به فناوری را توصیه می‌کند، با تاکید بر ارتباط نزدیک‌تر با طبیعت و الهام گرفتن از فرهنگ‌های بومی. در حالی که جنبش سبز بر کاهش آلودگی و استفاده از منابع تجدیدپذیر تمرکز دارد، بدویت‌گرایی به نقد تمدن مدرن و فناوری‌های پیشرفته می‌پردازد.

- 58 Cipriano Ricardo Flores Magón (1874 - 1922)
انقلابی و نظریه‌پرداز آنارشویست مکزیک
- 59 Murray Newton Rothbard (1926 - 1995)
اقتصاددان و نظریه‌پرداز لیبرترین آمریکایی
- 60 Ayn Rand (1905 - 1982)
نویسنده و فیلسوف روسی-آمریکایی که بنیان‌گذار فلسفه اَبکتیویسم است
- 61 Alexander Berkman (1870 - 1936)
نویسنده و آنارشویست روسی-آمریکایی
- 62 Emma Goldman (1869 - 1940)
نویسنده و فعال سیاسی آنارشویست روسی-آمریکایی
- 63 Grigorii Petrovich Maksimov (1893-1950)
نظریه‌پرداز و نویسنده آنارشویست روسی
- 64 The Guillotine at Work (1940)
کتابی نوشته گرگوری ماکسیموف که به بررسی ترورهای سیاسی در روسیه می‌پردازد
- 65 Roger Scruton (1944 - 2020)
فیلسوف و نویسنده‌ی بریتانیایی که به خاطر آثارش در زمینه فلسفه‌ی محافظه‌کارانه مشهور است
- 66 Najadat
نَجَدَات نام یکی از فرقه‌های اسلامی است که از خوارج به شمار می‌رود. پایه‌گذار این فرقه نجده بن عامر بود
- 67 Lao Tzu
فیلسوف باستانی چینی و بنیان‌گذار تائوئیسم
- 68 Tao Te Ching
کتاب مقدس تائوئیسم نوشته لائو تسه
- 69 The Way and its Power
ترجمه‌ای از تائو ته جینگ، اثر لائو تسه
- 70 Johann Rudolf Rucker (1873 - 1958)

نویسنده و نظریه‌پرداز آنارشیست آلمانی

⁷¹ William Godwin (1756 - 1836)

نویسنده و فیلسوف بریتانیایی، پیشگام آنارشیسم فلسفی

⁷² An Enquiry Concerning Political Justice (1798)

تحقیقی درباره‌ی عدالت سیاسی (۱۷۹۸): کتاب ویلیام گادوین که به نقد دولت و پیشنهاد جامعه‌ای بدون حکومت می‌پردازد

⁷³ the sans-culottes

رادیکال‌های انقلاب فرانسه از طبقات پایین

⁷⁴ the enrages

گروهی رادیکال و تندرو در دوران انقلاب فرانسه

⁷⁵ Thomas Spence

نویسنده و فعال اجتماعی بریتانیایی که به خاطر نظریه‌هایش درباره مالکیت زمین شناخته می‌شود

⁷⁶ William Blake (1757 - 1827)

شاعر، نقاش، و نویسنده بریتانیایی

⁷⁷ David Andrew Pepper (1971)

نویسنده و فعال سیاسی انگلیسی، معروف به دفاع از حقوق بشر و مبارزه با سیاست‌های ظالمانه

⁷⁸ Lord John Emerich Edward Dalberg-Acton (1834 - 1902)

تاریخ‌نگار و فیلسوف بریتانیایی که به خاطر اظهارنظرهایش درباره قدرت مطلق و مشکلات انحراف قدرت شناخته می‌شود

⁷⁹ The Anarchist Cookbook (1971)

کتاب «آشپزی آنارشیستی»، که اولین بار در ژانویه ۱۹۷۱ منتشر شد، شامل دستورالعمل‌هایی برای تولید مواد منفجره، دستگاه‌های ارتباطی ابتدایی، و اسلحه‌های مرتبط است، همچنین دستورالعمل‌هایی برای تولید مواد مخدر غیرقانونی، از جمله LSD، در منزل. نوشته ویلیام پاول در زمان برجسته‌ی فرهنگ مقاومت، به عنوان اعتراض به مشارکت ایالات متحده در جنگ ویتنام منتشر شد.

⁸⁰ Jonathan Porritt (1950)

فعال محیط‌زیست و نویسنده بریتانیایی که به ترویج توسعه پایدار می‌پردازد

⁸¹ Anarchism & The Mexican Working Class (1860 - 1931) by John M. Hart

⁸² The anarchists of Casas Viejas (1982) by Mintz, Jerome R

⁸³ David Miller

منابع

Barclay, H. People without Government (London: Kahn & Averill, 1982).

Bookchin, M. The Ecology of Freedom (Palo Alto: Cheshire Books, 1982).

-
- Re-enchanting Humanity (London: Cassell, 1995).
- Bottomore, T. (Ed) A Dictionary of Marxist Thought (Oxford: Blackwell, 1983).
- Clastres, P. Society Against the State (Oxford: Blackwell, 1977).
- Clifford, J. and G. Marcus, (Ed) Writing Culture (Berkeley: Univ. California Press, 1986).
- Ellen, R.F. "What Black Elk Left Unsaid," *Anthrop. Today* 216; pp.8-12, 1986.
- Gledhill, J. Power and its Disguises (London: Pluto, 1994).
- Hart, J.M. Anarchism and the Mexican Working Class 1860-1931 (Austin: Univ. of Texas, 1978).
- Hann, C.M. Socialism (London: Routledge, 1993).
- Hindness, B. And Hirst, P.Q. Pre-Capitalist Modes of Production (London: Routledge & Kegan Paul, 1975).
- Ingold, T. Evolution and Social Life (Cambridge: Cambridge Univ. Press, 1986).
- Miller, D. Anarchism (London: Pent, 1984).
- Mintz, J.R. The Anarchists of Casas Viejas (Chicago: Univ. Chicago Press, 1982).
- Pepper, D. Modern Environmentalism (London: Routledge, 1996).
- Ward, C. Anarchy in Action (London: Allen & Unwin, 1973).
- Zerzan, J. Elements of Refusal (Seattle: Left Bank Books, 1988).
- Future Primitive and Other Essays (Brooklyn: Autonomedia/Columbia: Anarchy, 1994).